خلافت الهی در آیات قرآنی از منظر ابن ترکه اصفهانی

طاهره معصوم‌زاده[1]
عبدالرضا مظاهری[2]

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۳/۲۸ ـ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۸/۶/۱۶)

چکیده

خلافت الهی یکی از مباحث عمیق علمی و معرفتی در علوم الهی و انسانی است و نقش عرفای الهی در این زمینه بسیار اساسی است. دو بحث بنیادین در عرفان اسلامی وجود دارد، نخست بحث توحید یا خداشناسی است و با توجه به آیه: «علم آدم اسماء کلها» موضوع آن مقام ربوبیت و اسماً و صفات اوست و دیگری بحث انسان‌شناسی است که با توجه به آیه: «انی جاعل فی الارض خلیفه» به انسان در مقام خلیفه الله می‌پردازد. یکی از مهم‌ترین حکیمان و عارفان که در زمینه بحث انسان کامل قلم زده است صائن الدین ابن ترکه می‌باشد که در این تحقیق با توجه به آراء توحیدی و انسان‌شناسانه وی، سعی شده سیمای انسان کامل و با ولایت، انسانی که صاحب خلافت الهی می‌باشد به تصویر کشیده شود. ابن ترکه کتاب مهم خود یعنی "تمهید القواعد" را به این دو بخش اساسی تقسیم کرده است و در هر بخش به این مباحث پرداخته است، در بخش دوم نظرات دقیق و لطیفی را در زمینهٔ خلافت الهی انسان بیان نموده است. در این مقاله بحث از مقام خلافت الهی انسان با توجه به تفاسیر عرفانی از آیات قرآن و با نظر ویژه به آراء صائن الدین ابن ترکه مورد توجه قرار خواهد گرفت.

کلید واژه‌ها: *خلافت الهی، عرفان، انسان، ابن ترکه، تمهید القواعد.*

۱. دانشجوی دکتری عرفان اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی؛ abct114@yahoo.com
۲. استاد دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکزی (نویسنده مسئول)؛ mazaheri711@yahoo.com

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.9.4]

مقدمه

خلافت الهی از جمله مباحثی است که مفسرین و متکلمان و عرفای اسلامی به آن پرداخته‌اند و هریک با توجه به زمینه مطالعاتی خود برای آن استدلال خاص خود را آورده‌اند و سعی نموده‌اند که این استدلال‌ها را با آیات قرآن کریم تطبیق نمایند از جمله این افراد صائن الدین ابن ترکه اصفهانی است که هم در فلسفه اسلامی و هم در عرفان صاحب‌نظر است و از طرفی چون عرفان و فلسفه را جدای از احکام اسلام و قرآن کریم نمی‌داند به همین دلیل برای هریک از دیدگاههای عرفانی خود به احادیث و آیات قرآن کریم استناد می‌نماید و سعی می‌نماید که بین عرفان و فلسفه و تفسیر و کلام اسلامی یک تلفیقی ایجاد نماید که بتواند دیدگاههای عرفانی خود را با تفاسیر اسلامی هماهنگ نماید به همین خاطر برخی او را صاحب مکتب تلفیق نامیده اند و یکی از این مباحثی که در این مکتب مورد توجه خاص قرار گرفته، بحث خلیفه اللهی انسان است و *صائن الدین ابن ترکه* از مهم‌ترین حکیمان و عارفان مکتب تلفیق است که در زمینه نظریه خلافت الهی انسان کامل بحث کرده است و با توجه به آرای حکمای مشاء و اشراق و عرفان سیستم قابل توجهی را در منظومه فکر عرفانی خویش ترسیم کرده و زمینه تفکرات تلفیقی را برای اسلاف خود و خصوصا ملاصدرا آماده نموده است. ابن ترکه کتاب مهم خود یعنی "*تمهید القواعد*" را به دو بخش اساسی تقسیم کرده است و در هر بخش به این مباحث پرداخته است: **الف**ـ بحث توحید یا هستی شناسی عرفانی؛ **ب**ـ بحث انسان شناسی؛ و خصوصا در این بخش دوم است که نظرات دقیق و لطیفی را در زمینهٔ نظریهٔ خلافت الهی انسان بیان نموده است. اندیشهٔ ابن ترکه در باب انسان شناسی و انسان کامل و سلوک نظری و عملی آن از دقت و قوت بالایی برخوردار است و به نتایج مفید و جالب توجهی دست یافته و هدایت و کرامت انسان الهی را که نقطه عطفی در ادیان الهی و عرفان محی الدینی است معین نموده است در این مقاله با توجه به آرای توحیدی و انسان شناسانه این ترکه و تأثر

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.9.4]

او از ابن عربی و قونوی خواهیم کوشید تا این انسان شناسی عرفانی و سیمای انسان کامل و اندیشهٔ ولایت را با نظر به انسانی که صاحب مقام خلافت الهی است به تصویر کشیده و حدود و شرایط و لوازم آن بیان کنیم و تا حدودی عرفان مثبت از عرفان منفی را تفکیک کنیم و دیدگاههای تفسیری او را در باب خلافت از منظر آیات قرآن کریم بررسی نماییم.

خلافت در لغت و اصطلاح

در قرآن کریم طبق برخی دیدگاه‌ها انسان به عنوان خلیفهٔ خداوند معرفی شده است، خداوند در سوره بقره می‌فرماید: «**إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً**» "همانا من در زمین جانشینی خواهم گماشت" (البقره، ۳۱) و در سورهٔ انعام آیه ۱۶۵ می‌خوانیم: "**او کسی است که شما را در زمین خلیفه قرارداد**". در قرآن کریم طبق برخی دیدگاههای تفسیری "خلافت" به معنی جانشینی خداست و کاربردهای مختلف این کلمه در آیات زیادی مشهود است که گاه به معنای خلافت تکوینی و حسی به کار می‌رود از دیدگاه لغت شناسان، نیز خلافت به معنای در پی کسی آمدن و جای او قرار گرفتن می باشد؛

دربارهٔ مقام خلافت الهی انسان سؤال‌هایی وجود دارد؛ مانند اینکه چرا خداوند برای خود جانشین انتخاب فرمود؟ دلیل انتخاب انسان به عنوان جانشین خدا چیست؟ گستره جانشینی انسان از خداوند تا کجاست؟ و خلیفهٔ الهی چه کسی است؟ به عبارتی آیا خلافت شخصی بوده و تنها به حضرت آدم اختصاص دارد؟ یا نوعی است و همهٔ فرزندان آدم را شامل می‌شود؟ اساساً چه ضرورتی اقتضا کرده است که خداوند در زمین، جانشین تعیین کند، مگر نه این است که خداوند همیشه حاضر بوده، و حاضر نیازی به جانشین و مانند آن ندارد. جایگاه خلافت الهی، در منظومهٔ کمالات وجودی انسان چیست؟ و رمز دست‌یابی آدمی به این مرتبه از هستی کدام است؟ اینها همه سوالاتی است که هریک از مفسران اسلامی و مکتب‌های تفسیری و فلسفی و عرفانی با توجه به دیدگاههای خود به آن پرداخته‌اند و این مقاله نیز به رویکرد تحلیلی و بررسیِ اسنادی به تبیین چیستی خلافت

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.9.4]

انسان در قرآن و بررسی ابعاد آن از دیدگاه *صائن الدین ابن ترکه* می‌پردازد. بر این اساس این تحقیق در برگزیده شدن انسان به عنوان خلیفه و توانایی او در پذیرشِ تکوینی و حضوریِ علم‌الاسماء می‌باشد.

نقش تعلیم اسماء در خلافت الهی انسان

اولین سوال این است که خداوند به چه دلیل برای خود خلیفه معین نموده است و راز این خلافت چیست، ابن ترکه برای پاسخ به این پرسش می‌گوید: «راز خلافت خداوند، آگاهی به همه اسماء، حقایق و معارف، و برخورداری از علم لدنّی و شاگرد بی‌واسطه شدن خداوند است. آگاهی به همه حقایق جهان امکان است که مایهٔ تمایز میان انسان کامل و فرشتگان بوده و سبب محرومیت آنان از مقام خلافت الهی شده است؛ اسمای حسنای خداوند که حقایق الهی است، از یک نظم دقیقِ ریاضی، برخوردار است، بعضی خاصّ است و بعضی اخص. برخی عام است و برخی اعم و هر کدام از اسمهای خاص یا اخص نیز، زیر مجموعهٔ اسم برتری به شمار می‌رود و تمام کارهای خداوند، زیر مجموعهٔ حکمت او و حکمت الهی نیز زیر مجموعهٔ علم اوست. یعنی خداوند چون علیم است، حکیمانه عمل می‌کند. از این‌رو خدای سبحان، جریان خلافت و جانشینی خویش را از راه علم، آغاز کرد و تعلیم اسمای الهی را سر لوحهٔ این کار حکیمانهٔ خود قرارداد، پس راه خلافت الهی، راه علم به اسمای حسنای او است و اگر کسی علم به اسما داشت، خلیفه خدا می‌شود». (ابن ترکه، تمهید القواعد، ۲۶۶)

آفریدگار انسان برای پَروراندن او بهترین راه را که بیان اسمای حسنا و صفات علیای الهی است، ارایه می‌فرماید، تا انسان که خلیفه خداست، نخست این اسما و صفات را فهمیده و سپس بر محور آن عمل کند و به دنبال آن، هدایت دیگر انسان‌ها را بر عهده گرفته و منحرفان از حیاتِ انسانی و خلافت آسمانیِ را با حکمت و موعظهٔ نیکو و جدال احسن، به پیمودن صراط مستقیم فراخواند؛ بر این اساس خدای سبحان در سه بخش از آیات قرآن کریم به معرفی اسما و صفات الهی، پرداخته است: در بخش اول ضمن بر

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.9.4]

شمردن اسمای حسنای خویش، خود را صاحب و مُسمّای آنها می‌خواند. هم وجودِ صفات کمالی چون حیات، علم، قدرت، اراده، اختیار، عدل و...؛ را برای خود تثبیت می‌کند و هم عدم صفات نقص، مانند مرگ، جهل، عجز، جبر، ظلم و... را برای حق (تبارک و تعالی) ثابت می‌فرماید. سپس انسان را مسافری می‌خواند که با همهٔ تلاش خود، حرکت به سوی خدا را پی‌گیری کرده و سرانجام نیز به ملاقات خدا بار می‌یابد: «**يا أَيُّهَا الْإِنْسانُ إِنَّکَ کادِحٌ إِلى رَبِّکَ کَدْحاً فَمُلاقيهِ**» (الانشقاق، ۶)؛ و چون خدای سبحان در سمت و سو و اقلیم مشخصی نیست «**فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ**» (البقره، ۱۱۵)؛ «**وَ هُوَ مَعَکُمْ أَيْنَ ما کُنْتُم**» (الحدید، ۴)؛ بنابراین برای جهت‌دار شدن سیرِ ملکوتیِ انسان به سوی خدا، اسما و صفات خود را بیان می‌کند تا حرکتِ آدمی به سوی آنها باشد؛ از این‌رو هر کس به سوی علم، حکمت، قسط و... ؛ می‌رود، در حقیقت به سوی خدا حرکت می‌کند و به هر اندازه که در این سیر ملکوتی کوشاتر باشد، از مقام جانشینی خدا بهره‌مندتر خواهد بود.

در دوّمین بخش از آیات، قرآن‌کریم از انبیا و اولیای الهی یاد می‌کند که فرمانِ خدا را در جهت یادگیری و اتصاف به صفات الهی به گوش جان شنیدند و با همهٔ وجود به آنها عمل کردند؛ یعنی به سوی حیات حقیقی رفتند و حیّ شدند؛ به سوی قدرت صادق شتافتند و قادر شدند؛ در مسیر عدالت، حرکت کردند و عادل شدند؛ و...؛ آنگاه همه انسان ها را به اطاعت و اقتدای آنان فرا می‌خواند و این گونه، پروردگاری خویش را نسبت به آدمی اعمال می‌فرماید. در بخش سوّم از آیات قرآن نیز، نسبت به انسان های عادی همین‌گونه عمل می‌کند؛ یعنی فرمان فراگیری اسما و صفات را بیان می‌کند؛ سپس به کسانی که بیرون از حلقهٔ انبیا، اولیا و معصومان بوده و این فرمان را اطاعت کردند، اشاره و دیگران را نیز به پیمودن راه آنان، ترغیب می‌فرماید.

البته همان گونه که فاصلهٔ میان خدای سبحان با پیامبران و امامان، بسیار زیاد است، میان انبیا و اولیا، با انسان‌های عادی نیز فاصله‌ای ناپیمودنی وجود دارد و در اتصاف به صفات علیا و اسمای حسنا نیز چنین است. یعنی نه مقایسه علم خدا با علم انبیا و اولیا

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.9.4]

صحیح است و نه قیاسِ علم و حکمتِ پیامبران و امامان، با دانـشِ انـسان هـای عـادی. در دیگر صفات نیز مسئله، همین گونه است. لیکن به هر تقدیر، امکان اتصاف بـه اوصـاف الهـی برای همهٔ انسان هاوجود دارد و هر کس به اندازهٔ هستی خود می‌تواند به اسما و صفات الهـی دسترسی داشته باشد. مثلاً حیات که صفتی است الهی برای همهٔ انسانها میـسر اسـت. برخـی چون عالمان صالح، چنان از این وصفِ الهی برخوردارند که حتی پس از مرگ هم زنـده‌انـد: «والعلماء باقون مابقی الدّهر» (سیدرضی، حکمـت،)؛ و در مقابل، بعضی چنان محروم‌اند کـه پیش از مرگ نیز مرده‌اند چنان‌کـه امـام امیرالمـؤمنین (ع) آنـان را «میّـت الأحیـاء» خطـاب فرمودند (دیلمی، ۱۲۸).

پس خداوند برای هر امر کمالی نسبت به انسان، آن را به یکی از اسـماء خـود نـسبت می‌دهد و نتیجه آن‌که خلافت انسان از راه تعلیم اسما به دست می‌آیـد، و حـداقلِ خلافـت الهی آن است که آدمی امیر نفس خویش باشد، نه اسیر آن و اگر در دیگران نتواند نفـوذی داشته و خلیفه‌ای بپروراند، لااقل در نفس خویش نفوذ داشته و بر او مسلّط باشد. امّا چون اوج خلافت انسان، تعلیم همهٔ اسما و صفات خداست و از جملـهٔ این اسما و صفات، صفت خلیفه‌پروری است، برترین جانشین خدا کسی است که به خلیفه‌پروری نیز همت گمـارد و چنین حقیقتی را در آیینهٔ وجود مقدس پیامبر اسلام می‌توان یافت که محور خلافت الهی بر مُلک و ملکوت است و همـهٔ جانشینان خدا از ازل تا ابد، نه تنها از پرتو خلافت او خلیفـه شدند که اساساً از برکت وجود او هستی یافته و از عدم تا به وجود، این همه راه آمده‌انـد، پس از دیدگاه ابن ترکه رمز خلیفه بودن انسان به اسماء الهی برمی‌گردد کـه همـه آنهـا در قرآن کریم یادآوری شده‌اند. (ابن ترکه، تمهید القواعد، ۲۸۱ـ۲۸۲).

خلیفهٔ الهی از دیدگاه قرآن کریم چه کسی است؟

خداوند در قرآن، از آغاز آفرینش انسان به عنوان خلیفه، یاد کرده و می‌فرمایـد: «**وَ إِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلئِکَةِ إِنّی جاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلیفَةً قالُوا أَتَجْعَلُ فِیها مَنْ یفْـسِدُ فِیهـا وَیـسْفِکُ**

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.9.4]

الدِّماءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَنُقَدِّسُ لَکَ قالَ إِنِّی أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ» (البقره، ۳۰)؛ و آن گاه که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت، گفتند: آیا در آن مخلوقی قرار می‌دهی که تباهی کند و خون‌ها بریزد، حال آن‌که ما تو را به پاکی می‌ستاییم و تقدیس می‌کنیم؟ گفت: من چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.

اما سوال این است که خلیفهٔ خدا چه کسی است؟ در تعیین مصداق خلیفه، احتمال‌های متعددی مطرح است: یک احتمال آن است که این مقام به شخص حقیقی حضرت آدم اختصاص دارد (زمخشری، ۱۲۴/۱). برخی آن را به انسان‌های کامل؛ و برخی دیگر به همهٔ مؤمنان وارسته و پرهیزکار؛ و برخی حتی به همهٔ انسان‌ها و ذریّهٔ آدم (بیضاوی، ۶۸/۱)، اعم از مؤمن و کافر؛ تعمیم داده‌اند (رشیدرضا، ۲۱۵/۱). بدین صورت که مطلق انسان‌ها به طور بالفعل به این تاج کرامت مکرّم شده‌اند؛ گرچه در برابر نعمت خلافت همانند بسیاری از نعمت‌ها و فضیلت‌های دیگری که خداوند به آنان ارزانی داشته، ناسپاسی کرده، «ظلوم» و «جهول» شوند. برخی در توجیه این دیدگاه نوشته‌اند: چنان‌که سنت خداوند در عالم تشریع و در محدودهٔ افراد انسان، بر این جاری شده که به وسیله یک فرد از برگزیدگان بشر ـ که در واقع خلیفه و جانشین خدا در میان آنهاست ـ احکام تشریعی خود را اعلام کرده و در میان آنان به اجرا در آورد؛ سنت او در احکام تکوینی و در گسترهٔ عالم نیز بر این قرار گرفته که قوانین و سنت‌های تکوینی عالم را به وسیله یک نوع از انواع مخلوقاتش آشکار کند و آن نوع انسان است. از این‌رو، نوع انسان را برگزید و به او امتیازها و کرامت‌هایی عطا کرد و عصارهٔ آن امتیازها همان جامعیت او نسبت به سایر مخلوق هاست؛ چون سایر مخلوقات حتی فرشتگان، از هستی محدودی برخوردارند و تنها مظهر اسم معیّنی از اسمای الهی هستند و شاید آنچه در روایات آمده که گروهی از فرشتگان تا قیامت فقط در حال رکوع، و گروه دیگر فقط در حال سجده‌اند، اشاره به همین محدود بودن مظهریت آنان باشد. ولی انسان با آن که ضعیف و جاهل آفریده شده، حقیقتاً مایهٔ عبرت و شگفتی هر متعجّب است؛ زیرا او با همهٔ ضعف آغازینش، پس از شکوفایی

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.9.4]

استعدادهایش به دست انبیا، در امور مهمّ تصرف می‌کند و با همهٔ جهل ابتدایی خود، به همهٔ عالَم اسماء، عالم می‌شود؛ و در مقایسه با حیوان نیز، هر حیوانی از طریق الهام یا غریزه، به نفع و ضرر خود عالم است و قوای او در اندک زمانی کامل شده و به فعالیت می‌افتد؛ اما انسان با آن که در حال تولد، از الهام، جز گریه برای رفع نیاز نصیبی ندارد و رشدِ احساس و شعور او نیز به کندی صورت می‌پذیرد، پس از حصول رشد و کمال، به او نیروی عقل داده می‌شود و با آن، بر کائنات سلطه پیدا کرده و به اختراعات شگفت‌آوری نایل می‌شود؛ بر اثر این همه کرامت و فضیلت است که انسان، خلیفه خدا در زمین و شایسته‌ترین مخلوق برای منصب خلافت الهی برگزیده شده است. در این مورد اکثر مفسران قرآن‌کریم با یکدیگر اتفاق نظر دارند و خلافت انسان را بر فرشتگان و حیوانات و کوهها و زمین و آسمان ترجیح می‌دهند و دلیل آن را هم مربوط به آموزش اسماء به انسان می‌دانند. (همانجا، ۱/۲۱۵ـ۲۱۷)

عمومی و یا خصوصی بودن خلافت الهی

ابن ترکه دربارهٔ عمومیّت خلافت الهی برای همهٔ انسان‌ها، می‌نویسد: «هر یک از افراد بشر اعم از این که کامل باشند یا ناقص، به حسب برخورداری از حظ و سهم انسانیّت، نصیبی از خلافت الهی دارند، چنان‌که خدای متعال می‌فرماید: «**هُوَ الَّذِی جَعَلَکُمْ خَلَائِفَ الأَرْضِ**» (فاطر، ۳۹)، اهل فضل از انسان‌ها در آینهٔ اخلاق ربانی خود صفات جمال الهی را نمایش می‌دهند؛ و خداوند سبحان با ذات و همهٔ صفاتش در آینهٔ قلوب انسان‌های کامل تجلّی و ظهور می‌کند. و انسان‌های ناقص جمال صنع و کمال مخلوقات او را در آینهٔ صنعت‌ها و حرفه‌هایشان نشان می‌دهند. خلقت انسان، بعد از این که طبیعت، همه مراحل رشد خود را (اعم از مرحله جمادی، نباتی و حیوانی) سپری کرد، آغاز می شود و این خود یکی از سنن الهی است چرا که موجود اشرف بایستی همهٔ خصوصیات موجود اخص را دارا باشد؛ بر این اساس، ذات انسان جامع همهٔ قوای زمینی و آثار نباتی و حیوانی، خواهد بود و این اولین درجهٔ انسانیت است که مشترک بین همهٔ انسانهاست؛ در مرحلهٔ بعد، آدمی

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.9.4]

با تحصیل علم و عمل، می تواند به عالم ملکوت اعلی نائل شود همچنان که خدای سبحان می فرماید: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»؛ (فاطر، ۱۰) حتی انسان، با استکمال ذات خویش از طریق معرفت کامل و عبودیت تامش، می تواند از این مرحله نیز گذر کرده و بعد از فنای ذات خود به لقای پروردگار نائل گردد؛ که در این مرحله، به مقام ریاست عالی نائل آمده و مسجود فرشتگان آسمانی گشته و حکمش در ملک و ملکوت نافذ خواهد بود» (ابن‌ترکه، ۱۰۸).

دلیل دیگر بر عمومیت خلافت الهی این است که، اولاً پیمان خلافت در آیهٔ شریفه در قالب جملهٔ اسمیّه، صورت گرفته است که مفید استمرار و تداوم آن در آینده است (جوادی آملی، صورت و سیرت انسان در قرآن، ۲۹۱ـ۲۹۲). ثانیاً در فلسفهٔ جعل خلیفه مطرح شده است که استخلاف، به جهت احتیاج خدای متعال به خلیفه نیست، بلکه به خاطر قصور بشر از قبول مستقیم و بدون واسطهٔ فیض و اوامر الهی است و به همین خاطر است که انبیاء را از جنس بشر قرار داده‌اند نه از سنخ ملائکه (حسینی شاه عبدالعظیمی، ۱۰۷/۱) و لازمهٔ وجود بشر و نظام تکلیف، وجود خلیفه است. بنابراین خلافت الهی نیز به موازات زندگی بشر در نسل‌های حضرت آدم باید استمرار داشته باشد.

نکتهٔ دیگر در مسئله، آن است که خلیفهٔ بی‌واسطهٔ خدا در نظام عالم تنها یکی بیش نیست و بقیه، خلیفهٔ با واسطهٔ خدا هستند؛ چرا که خلافت، ظهور مستخلفٌ عنه در خلیفه است و این ظهور مقول به تشکیک و دارای مراتب متفاوت است و انسان‌های عالم و عادل هر کدام در حدّ خود مظهری از خلافت الهی هستند و مراحل تشکیکی آن در طول هم بوده و کسی که در قلّهٔ هرم ظهور واقع شده اولین خلیفهٔ الهی است و دیگران، صاحبان مراتب بعدی هستند. از این‌رو اولین ظاهر که اولین خلیفهٔ خدای سبحان است، یعنی انسان کاملی که برتر از او، نه در قوس نزول و نه در قوس صعود، کسی نیست، فقط خلیفهٔ بی واسطهٔ خداست، ولی خلفای بعدی چون خلیفهٔ با واسطهٔ خداوند هستند گذشته از اینکه خلیفهٔ خدایند، خلیفهٔ او نیز هستند و تراکم خلافت را در مراحل نازل‌تر، بیشتر می‌توان یافت (جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ۱۰۴/۱).

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.9.4]

مستخلفٌ عنه از دیدگاه قرآن کریم چه کسی است؟

مستخلفٌ عنه کیست؟ و انسان جانشین چه کسی است؟ در این مورد نیز اقوال مختلفی ارائه شده است: برخی جنّیان و برخی ملائکه‌های زمینی و عده‌ای اقوام پیشین را مستخلفٌ عنه دانسته‌اند (ابن‌کثیر، ۱۲۴/۱). لکن نظر دقیق آن است که این خلافت از آن خداست (طباطبائی، ۱۱۶/۱)؛ چرا که: اوّلاً: سیاق آیهٔ خلافت و آیهٔ بعدی این است که خداوند در مقام اعطای کرامت و کمال به انسان است، کرامتی که نیاز به زمینهٔ مناسبی چون علم به اسماء دارد و ملائکهٔ مکرّم از زمینهٔ فوق محروم هستند. روشن است که چنین کمال و کرامتی در صورتی متصوّر است که انسان خلیفهٔ خدا باشد نه خلیفهٔ دیگری.

ثانیاً: نسل‌های فراوانی یکی پس از دیگری آمده‌اند و هر کدام جانشین دیگری شده و آفریدگار همهٔ آنها خدای سبحان بوده است، ولی هنگام آفریدن هیچ یک از آنها، فرشتگان را در جریان آفرینش نسل جدید قرار نداد و از آن، به عنوان خلیفه یاد نکرد (ابن ترکه، عین نفساخ، ۶۱).

ثالثاً: اگر مستخلف عنه ملائکه بوده و انسان خلیفه و قائم مقام آنها باشد دیگر وجهی برای گفتنِ «**وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَک**» باقی نمی‌ماند، چون در این صورت آنها اصل و انسان فرع خواهد بود. چنین تعبیری در قرآن کریم نشان دهندهٔ اعطای مقامی برتر از مقام فرشتگان به انسان است؛ مقامی که فرشتگان ظرفیت و شایستگی آن را ندارند و تنها انسان است که از چنین ظرفیتی برخوردار است.

رابعاً: از تعجب فرشتگان نیز استفاده می‌شود که چنین خلافتی در نظر آنان که بندگان مکرّم و معصوم خدا بوده‌اند مقامی بس بزرگ و ارجمند بوده است، حال اگر خلافت آدم از جانب اشخاص دیگر که قهراً در رتبهٔ پایینی قرار داشتند می‌شد، برای فرشتگان مایهٔ اعجاب و موجب سؤال نبود. بنابراین، سؤال و تعجب فرشتگان تنها در «خلافت از خدا» برای آدم، معنا پیدا می‌کند (همانجا، ۶۲).

ابن‌ترکه در این باب معتقد است خلیفه الهی باید مظهر تام مستخلف عنه (خداوند) باشد؛

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.9.4]

اما غیر از انسان کامل، دیگر مظاهر، مظهریت تام ندارند؛ چرا که قیود هر مظهری باعث می‌شود حق در حد آن مظهر مقید ظهور یابد و هر کدام از مظاهر درحد خود به ظهور حق می‌پردازند؛ عقل اول که اولین جلوه خلقی حضرت حق به حساب می‌آید، تنها می‌تواند اسمای تنزیهی او را جلوه دهد؛ چنان که عالم ماده، اسمای تشبیهی او را به ظهور می‌رساند. (ابن ترکه، تمهید القواعد، ۳۱۹)

حدود قلمرو خلافت الهی برای انسان

نکتهٔ دیگر در بحث خلافت انسان، این است که قلمرو خلافت انسان، کجاست؟ هر چند ممکن است از ظاهر آیه: «**إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً**» "همانا من در زمین جانشینی خواهم گماشت" (البقره، ۳۱) برداشت شود که این خلافت مربوط به زمین است، لکن قلمرو خلافت انسان اختصاص به زمین ندارد، بلکه همهٔ آسمان‌ها و زمین را شامل می‌شود. چرا که زمین مسکن و مقرّ وجود مادّی و جسمانی اوست و کلمهٔ «فی‌الأرض» در آیه، بدین معناست که در قوس صعود، مبدأ حرکت تکاملی انسان، زمین است. بنابراین کلمهٔ «فی الأرض» قید جعل است، نه قید خلافت. به ویژه این که خلیفه، کسی است که به خاطر تعلیم اسماء، اعلم و افضل از فرشته است (سیوطی، ۶۰/۱). و فرشتگان آسمان در برابر او ساجدند و اگر او تنها خلیفهٔ خدا در زمین باشد، فرشتگان، خلیفهٔ خدا در آسمانها خواهند بود و سجدهٔ آنها برای انسان کامل معنا ندارد (جوادی آملی، ۱۱۶/۳). دلیل دیگر بر گستردگی خلافت، این که قرآن، منشأ خلافت انسان را علم او به غیب آسمان‌ها و زمین معرفی می‌کند و این نشان می‌دهد که حوزه خلافت او همهٔ غیب و شهادت است؛ و نتیجه‌اش آن است که نازل‌ترین موجودهای مادی تا عالی‌ترین موجودهای مجرّد، همه زیر پوشش ولایت و خلافت اوست (همانجا، ۱۱۶). و آنچه در شکافته شدن دریا به دست حضرت موسی، و گلستان شدن آتش برای خلیل الله، و مسخّر شدن باد برای حضرت سلیمان و انشقاق قمر با اشارهٔ رسول اکرم به وقوع پیوست، همه صرفاً از آثار سیطرهٔ ولیّ الله بر عالم

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.9.4]

مُلک است (همان، ۹۴/۳). از طرفی، خلیفهٔ الهی شجرهٔ طیّبه ایست که اصل آن ثابت و فـرع آن در آسمان‌ها و ملکوت عالم است و حتی تسبیح فرشتگان نیز به یمن تسبیح انسان کامـل صورت می‌گیرد: «سَبَّحنَا فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِکَةُ بِتَسبِیحِنَا» (مجلسی، ۳۴۶/۱۸).

خلافت الهی، به جامعیت وجودی و مظهریت اسماء و صفات الهی در حـضرت آدم بـر می گردد که فرشتگان از آن غفلت داشتند (ابن‌عربی، ۲۶/۱). به عبارتی حقیقت خلافـت و ولایت، ظهور الوهیت است؛ و آن اصل وجود و کمال آن است. هر موجودی کـه حظّـی از وجود دارد، از حقیقت الوهیت و ظهور آن که حقیقت خلافت و ولایت است حظّی دارد، و لطیفهٔ الهی در سرتاسر کائنات، از عوالم غیب تا منتهای عالم شهادت بر پیشانی همه ثبـت است. لکن انسان وجود کاملی است که جامع همهٔ مراتب عقلی و مثـالی و حـسی بـوده و عوالم غیب و شهود و آنچه در آنهاست در او منطوی است (امام‌خمینی، ۳۲ و ۷۳).

مقام خلافت تمام نمی‌گردد مگر این که خلیفه نمایشگر مستخلفٌ‌عنـه باشـد و تمـامی شئون وجودی، آثار، احکام و تدابیری که به خاطر تأمین آنها خلیفه و جانشین برای خـود معین کرده را داشته باشد. خدای سبحان که مستخلفٌ‌عنه ایـن خلیفـه اسـت، در وجـودش مسمای به اسمای حسنا و متصف به صفات علیاست، و در ذاتش از هر نقص، و در فعلـش از هر شر و فسادی منزّه است (طباطبائی، المیزان، ۱۷۹/۱). بنابراین خلیفه خـدا در زمـین باید متخلق به اخلاق خدا باشد، و آنچه خدا اراده می‌کند او نیز اراده کند و آنچه خدا حکم می‌کند او همان را حکم کند (همانجا، ۲۹۶/۱۷).

ضرورت و مظهریت تام انسان کامل

انسان کامل دارای مقامی است که هیچ موجودی از موجودات جهان امکان همـوزن آن نیست و هیچ امری از کائنات در ردیف آن نیست. امام رضا(ع) در روزگاری کـه سـخن از امامت و خلافت و چگونگی تعیین و نصب آن در جامعه مطرح بود و نظرهـای گونـاگونی عرضه می‌شد، درباره امام، که همان انسان کامل و موحّد است چنین مـی‌فرمایـد: «**الإمـام**

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.9.4]

واحد دهره، لا یدانیه أحد و لا یُعادله عالم و لا یوجد له بدل ولا له مثل و هو بحیث النجم من أیدی المتناولین. أین العقول من هذا و أین الإختیار من هذا»؛ امام یگانه دهر خود است، به گونه ای که کسی را به منزلت او راه نیست و او همانند ستارگان آسمان برتر از دسترس جویندگان است؛ یعنی عقل آدمیان را کجا به جایگاه او راه است تا قدرت تشخیص و انتخاب او را داشته باشد، به این معنا که تشخیص امام در قدرت خداوند سبحان است که واجد علم ازلی و نامحدود است (کلینی، ۲۰۱/۱ـ۲۰۰).

ابوحامد ترکه، در بحث انسان کامل مظهریت تام انسان کامل را این گونه بیان می کند : وقتی احکام وحدت در این هویت واحد به وحدت حقیقی بر احکام کثرت غالب شد، بلکه کثرت در تحت قهر احدی در مقام جمع معنوی منمحی شد، سپس این هویت در مظاهر متفرق غیر جامع ـ یعنی مظاهر این عالم عینی ـ بر سبیل تفصیل و تفریق ظاهر گردید، به طوری که احکام کثرت بر احکام وحدت غلبه کد و امر وحدت به علت پراکندگی عقلی و تفصیلی عینی پنهان شد، خواست که ذات خویش را در مظهر کاملی اظهار نماید، مظهری که متضمن دیگرمظاهر نورانی و حقایق ظلی باشد و مشتمل بر همه حقایق سری و جهری بوده و محتوی همه رقایق باطنی و ظاهری باشد. (نائیجی، ۸۱۷/۲)

ابن ترکه همچنین در این باره می گوید: حقیقت الهی را می‌توان در صورت خلیفه‌اش دریافت، زیرا هیچ صورتی فاقد معنی یا حقیقت نیست و بالمال صورت انسان کامل که جامع وحدت و کثرت و مجرد و مادی و اجمال و تفضیل و غیب و ظهور است و به لحاظ همین جمعیت احدی خلیفه الله گردید، چیزی جز وجه الله نیست. (ابن ترکه، تمهید القواعد، ۳۲۰) همچنین وی توضیح می‌دهد که اینجاست که معنی توحید بر مشرب ختمی معنا می‌یابد، یعنی همان مفهوم لیس کمثله شی و هو السمیع البصیر، در اینجا انسان سالک می‌بیند که نقوش و اشکال عالم و از جمله من بنده خدا، کثرتی از آن لوح جمیعه وجودیم و باید به این کثرات معرفت یافت و اصل توحید و هستی را با هم دریافت و در این مسیر باید از شوائب متقابلات که مبدا شرک و منبع ظلمت است خالص و مبرا شد که اگر در این

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.9.4]

طریق اشکالات و شبهات رفع نشود همگی مانعی برای ترقی او به سوی قله یقین خواهد بود (ابن ترکه، شرح طائبه ابن فارس، ۲۰۹ـ۲۱۰).

انسان کامل، برزخ ربوبیت و عبودیت

انسان کامل از جهت اوّل دو قوس نزول و صعود را پی نهاده و به مصداق «**ثم دنا فتدلی فکان قوسین او أدنی**» (النجم، ۸ـ۹). به مقام قرب نهایی بار یافته و از این طریق به دلیل وساطتی که در اعطای فیض به ما سوا دارد، مظهر ربوبیّت حق شده است. امام باقر(ع) با توجه به این مقام در تفسیر آیه کریمه «**و لله الاسماء الحسنی**» (الاعراف، ۱۸۰). می‌فرماید: «**نحن والله الأسماء الحسنی التی لا یقبل الله من العباد عملاً إلا بمعرفتنا**»؛ ما همان اسمای حسنا هستیم که خداوند هیچ عملی را بدون معرفت ما نمی‌پذیرد. (ابن‌ترکه، اطوار ثلاثه، ۱۷)

از جهت دیگر، انسان کامل، به مصداق «**انا بشر مثلکم**» (فصّلت، ۶). در عالم طبیعت به سر برده با دیگران اکل و مشی و به عبودیت و بندگی خود افتخار می‌کند. گستره و سعه انسان کامل نسبت به جمیع مراتب، دلیل واضح این گفتار مولی الموحدین امیرمؤمنان علی(ع) است که «**ما لله آیة أکبر منی**» (مجلسی، ۲۰۶/۲۳)؛ یعنی خدای را آیت و نشانی بزرگ‌تر از من نیست.

شیخ اکبر، محی‌الدّین در رساله انشاء الدوائر (۲۱ـ۲۲)، سخنی در وصف انسان کامل دارد که در بر دارنده لطایفی چند است و عصاره‌اش به این شرح است که انسان را دو چهره ظاهر و باطن است: چهره ظاهر آنکه به عالم خارج مرتبط است، نظیر اشیای عینی دارای سه مرتبه عقلی، خیالی و طبیعی است و چهره باطن آن که به عالم الوهیّت راه یافته است متخلّق به اخلاق الهی است.

اما انسان جامع دارای دو نسبت کامل است: با یکی از دو نسبت به مقتضای خطاب «**فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی**» (الفجر، ۲۹ـ۳۰). در جنت الهی داخل می‌گردد، لذا هرگز از خود یا دیگران چیزی را مشاهده نکرده و جز صفات الوهی و ربوبی چیزی را

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.9.4]

نمی بیند و با نسبت دیگر، در عالم طبیعت داخل شده و به حدوث و امکـان و فقـر و نیـاز ذاتی خود پی برده و با تکلیف بندگی و عبودیّت آشنا می‌گردد.

نکته مهم این است که مشاهده عبودیّت، رؤیت وصف ذاتی خود است و نظاره ربوبیّـت و الوهیّت، نگاه بر تعیّنات ذاتی خداوند است، لذا اتّصاف انسان به عبودیّت از باب وصف به حال موصوف و اتّصاف آن به ربوبیّت از باب وصف به حال متعلّق موصـوف اسـت، زیـرا ربوبیّت تنها از جهت استخلاف، به انسانی که از نگاه به نفس و نفسانیّت خـود گـذر کـرده است و به نیکوترین صورت آیت پروردگار شده است، عطا می‌شود. در حقیقت انسان کامل مظهر ربوبیّت خداست، بدون آنکه خود کمترین سهمی در این وصف داشته باشد.

پس انسان برزخ دو عالم ربوبیّت و عبودیّت و جامع حـق و خلـق و صـراط و حلقـه اتصال حقایق کونی به عالم الوهی است. وی همان صراط مستقیمی است که ملاقات با رب تنها از طریق او حاصل می‌شود و مانند خط فاصلی است که ربـط شـمس را بـا ظـلّ آن، حفظ می‌کند. (ابن‌ترکه، عین نضاخ، ۲۸).

برای انسان کمال مطلقی است که شامل دو نشئه وحدت و کثرت و به تعبیر دیگر حدوث و قدم است؛ اما دیگر تعیّنات، یا تعیّنات ذاتی هستند که در دایره قدم و وحدت بوده و از حدوث و کثرت منزه اند یا در محدوده حدوث بوده و از قدم بی بهره‌اند. قابلیت انسان برای پذیرش دو بعد متقابل موجب شده است تا برخی آدمیان در نهایت شرافت و اوج ظهور قرار گرفته و برخی دیگر در پایین‌ترین و نازل‌ترین مراتب واقع شوند (همانجا، ۲۹).

یکی چون پیامبر خاتم به لحاظ وحدت و اطلاق خود، صدرنشین کائنات مـی‌گـردد و دیگری چون ابوجهل به نازل‌ترین درکات سقوط می‌کند و شایسته همان است که انسان بـه احسن تقویم محقّق گردد تا آنکه در مرکز حلقه بندگان مطیع و مقرّبان قرار گیرد و در کـار کسانی که در اسفل سافلین واقع شده و در مرکز کافران و منکران قرار گرفته‌انـد، بـه دیـده تحقیق بنگرند. از آن جهت که هر نامی دارای مظهر است و «**لیس کمثله شـیء**» (الـشوری، ۱۱). از اسماء خداوند سبحان است، انسان کامل به سبب جامعیّت بی‌مانند خود مظهر ایـن اسم شریف است، لذا در حضرات دیگر مانندی ندارد.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.9.4]

ابن ترکه معتقد است انسان کامل باید دو ویژگی داشته باشد: الف) واجد همه مظاهر باشد ب) با حصر مراتبی در محل ظهور تعینات مختلف است به جمع طبقات مختلف پرداخته و پیوند آنها را حفظ کند (ابن ترکه، تمهید القواعد، ۷۳۰). وی می‌گوید برای نمایاندن جلوه‌ی الهی مظهر کاملی که واجد جمیع مظاهر تفضیلی و اجمالی و حقایق سری از اسماء ذاتی و صفاتی و فعلی باشد لازم است، که این مظهر همان انسان کامل است. فرمان الهی این است که انسان کامل صورتی اعتدالی داشته باشد که در آن وحدت ذاتی یا کثرت امکانی بر یکدیگر داشته باشند تا آیینه تمام نمای ذات حق باشد او از یک سو به واحدیت که دایره عالم الوهیت و فوق آن است مرتبط است و از سوی دیگر به عالم طبیعت وابسته است (همانجا، ۴۲ـ۴۱).

ابن ترکه در تمامی مباحثش و در مورد انسان کامل اذعان می‌دارد که چهره ظاهری انسان کامل همان کون جامع است که مربوط به نشئه عنصری و در آخرین مرتبه از تنزلات وجود است که مقتضی تداوم هستی انسان کامل در طبیعت و نیز دال بر وجود عنصری ولی الله اعظم است. (همانجا، ۴۶)، ابن ترکه معتقد است ارواح انبیاء و اولیای گذشته به تنهایی مرآت کامل اوصاف واسماء خدای سبحان نیستند و البته چون انسان کامل مظهر تام «**لیس کمثله شی**» (الشوری، ۱۱) است، پس همیشه یک نفر است و اگر دو نفر در یک زمان با صلاحیت امامت قرار داشته باشند، حتماً یکی از آن دو امام و دیگری مأموم است زیرا آن دیگری فعلاً فاقد برخی از مظاهر است. برخی در فرصت مناسب ظهور می‌کند و در عصر امامت خود واجد همه آنها خواهد بود (ابن ترکه، اطوار ثلاثه، ۴۶ـ۴۷).

"بنابراین هرچند انسان کامل به مقتضای تدریجی بودن حرکت متاخر از دیگرانی است که مراتبی از کمال را پیش از او پیموده‌اند، لیکن او با سبقت رتبی از دیگران در مقامی قرار می‌گیرد که همگی در پایان‌کار خود را از آغاز وامدار او می‌یابند..." (همانجا، ۱۶۶) انسانی که به این مقام می‌رسد همه فیوضات و نعمت‌ها به مظهریت او شکل می‌گیرد و او همان ولی نعمت است که به یمن او به ماسوا رزق داده می‌شود و به وجود او آسمان و زمین ثبات می‌یابند (همانجا، ۵۱).

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.9.4]

ابن ترکه چنین توضیح می‌دهد که علت شایستگی انسان کامل برای مظهریت نسبت به خداوند برخی مباحث طبیعی و حکمی است زیرا در این علوم از وحدت اعتدالی انسان و چگونگی تالیف جزئیات عنصری و ترکیبات کیفیات متضاده در بدن آدمی بحث می‌شود، وی همچنین در مورد انسان کامل می‌گوید: افعالی که از قوای او صادر می‌شوند در اثر ترکیب و امتزاج با یکدیگر صورت اعتدالی پدید می‌آورند که در مجموع انسان را به مصداق «**و علم ءادم السماء کلها**» (البقره، ۳۱) مظهر جمیع اسمای حسنی و مبدا همه احکام وجوبی می‌گرداند (ابن‌ترکه، عین نضاخ، ۱۵۷ـ۱۵۸) و این جامعیت او نه تنها نافی سایر قوا نیست بلکه با استخدام دیگر قوا به وجود آنها اعتبار می‌دهد (همانجا،۱۸۴)

وی در مورد مراتب انسان که مختص به خود اوست و سایر موجودات از آن بهره‌ای ندارند توضیح می‌دهد که: اولین مرتبه همان تعین علمی است که در آن اشیا و موجودات امتیازی بر یکدیگر ندارند. حلقه واسطه بین مقام ذات و تعین اول می‌دهند و آن وحدت حقیقیه اطلاقی است که در مقام ذات است. یعنی آن وحدت حقیقیه چون همه حقایق را به صورت اندماجی در خود دارد، دو لحاظ نفس الامری می‌پذیرد: یک بار به اعتبار اندماجها است که از این جهت ذات را واحد خوانند و یک بار با عدم لحاظ اندماجها است که ذات را احد گویند. (ابن ترکه، تمهید القواعد، ۱۲۳ـ۱۲۴)

عالم، صورت حقیقت انسانی است

باید توجه داشت که عین ثابت حضرت ختمی و خاتمان ولایت کلیه او، مظهر اسم «الله» ذاتی‌اند نه «الله» صفتی و اسمی. عین ثابت حقیقت محمدیه (ص) در عالم اسماء و اعیان متجلی در صور اسماء و اعیان است و عالم به معنای ماسوی الله صور و مظاهر اسماء حق است که مبدأ تجلیات اسماء حقیقت کلیه انسان کامل ختمی محمدی(ص) است این حقیقت چون مظهر تام حق است، به حسب نفس ذات تعینی ندارد. اول تعین او ظهور به صورت عقل اول است بعد از تجلی در عقل، ظهور در جمیع مراتب وجودی از عقول طولیه و عرضیه و

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.9.4]

مراتب برزخی تا آخر تنزلات وجود متجلی است. بنابراین، جمیع حقایق از جزئیات روح اعظم انسانی است. نظر به اینکه حقیقت کلیه انسانها متجلی در جمیع حقایق است و حقایق از لوازم و فروع و شعب وجود انسانی است، گفته شده است، انسان عالم کبیر و جمیع عوالم وجودی نسبت به انسان عالم صغیر است و به همین جهت، خلیفه حق در مراتب وجودی است. مقام خلافت انسان کامل به اعتبار مظهریت نسبت به جمیع اسماء یعنی اسم اعظم می‌باشد هم ارواح عوالم وجودی ظهور حقیقت انسان کامل هستند و هم صور و لوازم حقایق صور، لوازم حقیقت کلیه انسانند. این حقیقت به اعتبار وساطت او بین حق و خلق استحقاق مقام خلافت را دارد و متجلی در اعیان ثابته و مظاهر کلیه سایر انبیاء نیز می‌باشد. (کاشانی، ۱۲۹)

خلافت حقیقت محمدیه (ص)

حقیقت محمدیه(ص) به اعتبار باطن وجود، مربّی باطن حقایق امکانی است و به اعتبار ظاهر وجود مجلای ظهور حق در اشیاء باسم ظاهر است.

لذا آن حقیقت کلیه، ربّ جمیع مظاهر است. تجلی حق در حقایق امکانیه از طریقه عین ثابت محمدی و اولیاء و تابعان اوست و لذا در حدیث وارد شده است: «**بنا عرف الله و بنا عبدالله**» حقیقت محمدیه به اعتبار وطن مألوف خود که عالم ربوبی باشد واسطه فیض است و به اعتبار جنبه خلقی و وجود حادث مادی، عبد مربوب و مرزوق است و از این جهت تشابه با موجودات عالم اجسام دارد. چون باین اعتبار، آن حضرت مظهر این اسم است و تحقق به مقام عبودیت دارد و حق را به جمیع اَلسنهَ عبادت می‌نماید و منشأ اتصال فرع وجود آن حقیقت که عالم ماده باشد باصل حقیقت او که مقام اَو اَدنی است همان جنبه مظهریت او نسبت باین اسم اسم. منشأ تصرفات هر نبی و ولی کامل، همان تحقق او باسم اعظم است.

لذا دارای قدرت و قوه تام است. همه تصرفات او ناشی از مقام ولایت کلیه اوست که متصرف در ماکان و مایکون و ماهو کائن است چون حقیقت محمدیه، دارای دو جهت است: یعنی وجود او مرکب از جهت خلقی و لوازم خلقی از حدوث و احتیاج و نقائص

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.9.4]

لازم ماده است و نیز جهت ربوبی و قدم و وجوب و مقام واجد جهات امری و ربوبی است و بعبارۀ اخری مزدوج الحقیقه و محکوم بحکم احکام ماده و لوازم ماده می‌باشد، به اعتبار باطن وجود که مظهر تجلی حق باسمآء جلالیه و جمالیه است.

کمالات وجودی او در عین عبودیت عین کمالات وجودی حق است در بیت معنوی و وطن اصلی خود که مقام فناء در حق باشد، خلیفه و واسطه و مجلا و نایب وجود احدی حق است، و حق از مشکوه ولایت کلیه او تجلی در خلایق نموده است. پس خلیفه، موجودی را گویند که واسطه تجلی و ظهور مستخلف عنه باشد و کمالات و حقایق لازم وجود مستخلف عنه را ظاهر سازد. بعد از مقام وجود احدی صرف، مقام خلافت کلیه محمدیه می‌باشد که بالاترین مقامات در عالم وجود است. این حقیقت دارای احکام مختلف است: به اعتبار وجود سعی احاطی در صقع ربوبی احکامی دارد، و به اعتبار وجود مادی حادث داثر و فانی نیز احکامی دارد.

احکام ظاهر وجود جسمانی او عبارت است از بکاء از فراق حق و ضجر او از مردمان شقی و اصحاب منافق و فشار روحی او از اعمال دنیاپرستان. ولی به اعتبار جهت خلافت تامه حق و مظهریت صفات و اسماء الهی و تحقق باسم الله اماته و احیاء و قهر و لطف و رضا و سخط و جمیع صفاتی که بالاصاله از برای حق اول ثابت است از برای حقیقت مقام خلافت تامه محمدیه(ص) به تبع وجود حق ثابت است. آن حقیقت کلیه به اعتبار آنکه مظهر جمیع اسمآء حق است و اختصاص به مظهریت تجلی ذاتی دارد حق از مظهر او در خلایق ظاهر شده است.

و چون مقام غیب مطلق مشهود احدی واقع نمی‌شود هر که خلق را شهود نماید به صورت حقیقت محمدیه شهود خواهد نمود که بهترین صورتها است. جمیع انبیاء نایب و خلیفه حقند، ولی خلافت آنها بدون واسطه خلافت کلیه محمدیه به صورت وقوع نپیوندند، که هر جزئی تابع حقیقت کلیه است بنابراین مقام بطون حضرت ختمی مقام تجلی در انبیاء(ص) و مقام ظهور آن تحقق بوجود شخصی موجود در عالم اجسام و ماده است (کبیر، ۱۴۹).

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.9.4]

امام و خلیفه مفترض الطاعه بالوراثة قابل فیض ولایت از حقیقت محمدیه می‌باشد. چون در علم و کمال و احاطه وجودی و واجدیت مقام جمع الجمعی، علی(ع)، نزدیک‌ترین اشخاص و اصحاب باوست، صاحب مقام ولایت کلی بعد از نبّی ختمی، علی بن ابیطالب(ع) است. بر این معنی شیخ اکبر در فتوحات مکیه تصریح نموده است: اینکه علی(ع) بعد از حضرت ختمی، اشرف و افض خلائق است و او سرّ و باطن انبیاء است و حقیقت کلیه ولایت او متجلی در مظاهر خلایق است و عوالم وجودی مسخّر اراده حضرت ولایتمدار علی(ع) می‌باشد. این خلافت که خلافت اسم اعظم نام دارد، روح حقیقت محمدیه است که مبدء جمیع خلافتها می‌باشد.

اصل و تمام و کمال، مبداء جمیع مراتب خلافت الهیه، صورت اسم اعظم و عین ثابت و مظهر تام و تمام حقیقت محمدیه (ص) است که بحسب اصل ذات و حقیقت واحد است و لیکن دارای فروع و رقائق متعدد است که باقتضای هر زمانی از عین ثابت یکی از انبیاء و اولیاء در عالم شهادت تجلی می‌کند شرایع الهیه و حقیقت خلافت و ولایت الهیه در ظهور، تابع استعدادات مجالی و مظاهر موجود در هر زمان است. اول ظهور او در مقام خلق، ظهور به صورت عقل اول است که واسطه فیض وجود و ظهور کمالات وجودی نسبت به سایر موجودات است از جمله انبیاء(ع). حقیقت محمدیه(ص) به اعتبار تعیّن و صورت ممتاز از سایر انبیاء است. آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی غیر از حقیقت محمدند، اما به اعتبار حقیقت و واقعیت و اتحاد حقیقی، ظاهر و مظهر همه انبیاء مجالی ظهور اویند. مرکز دایره وجود، حقیقت خاتمیه است قبل از انقطاع نبوّت در مجالی انبیاء و برخی از اولیاء ظهور و سیر می‌نمایند. آدم ابوالبشر که مبدء نقاط مطالع آفتاب نبوت است و بحسب نشأه عنصری پدر انبیاء است ولی بحسب معنی و باطن فرزند حقیقت خاتمیه و حسنه ای از حسنات ختمی مرتبت است (کبیر، ۱۵۱).

اگر کسی در شرایع انبیاء سابق نیک بنگرد و مزایای ادیان آنها را مطالعه کند و نحوه ظهور و تحقق آنها را باسماء و صفات حق و درجات نبوت و کیفیت تأثیر آنها را در

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.9.4]

معارف بشری شهود نماید، خواهد فهمید که حقیقت محمدیه در چه درجـه از ترفّـع و مکانـت است لذا از آن حضرت وارد است: «لقد تمّنی اثنا عشر نبیاً انّهم کانوا من امتی و منهم موسی بن عمران». خورشید مقام ولایت و نبوت به اعتبار اقتضای هر عصری به صورت شریعت و نبّی ای ظاهر می‌گردد. ابتدای طلوع آن ظهور در آدم ابوالبشر است و بتدریج استکمال یافته، از نبّی ای به نبّی دیگر منتقل می‌شود تا به مقام کمال ختمی می‌رسد. این مقام مرتبه استواء و اعتدال واقعی ولایت است که به نهایت اوج خود رسیده است. صراط مستقیم حقیقی، صراط عـدل محمـدی است این همان مقام جمع الجمع حقیقی و مرتبه احدیت وجود است، که اختصاص بحقیقت مبرا از افراط و تفریط خواجه کائنات و سرور موجودات دارد. حضرت از برای رسیدن باین مقـام، مخاطب بخطاب: «باستقم کما امرت» گردید. قبله و وجهه آن حضرت بموجب کلام معجز نظام خودش، «بین المشرق و المغرب قبلتی» نهایت اعتدال و وسطیت است.

نتایج مقاله

خداوند متعال زمانی که انسان را آفرید ، او را به عنـوان خلیفـهٔخـویش بـه فرشـتگان معرفی کرد و این انتخاب الهی مورد اعتراض فرشتگان قرار گرفت،پس با توجه به این امـر روشن می‌شود که مستخلفٌعنه در مـسئلهٔ خلافـت، خـود خداونـد اسـت و ایـن خلافـت اختصاص به حضرت آدم نداشته بلکه همگانی است، در واقع مقـام خلیفـه اللهـی حقیقـت وجودی انسان را در بر دارد و چون همه انسانها بـالقوه، در ایـن حقیقـت مـشترکند، پـس همگان نیز بالقوه از خلافت الهی برخوردارند. اساس خلافت الهی، به تجلی اسما و صـفات الهی در وجود انسان مربوط می‌گردد، یعنی کسانی که در عرصهٔ اعتقاد و عمـل، بیـشترین جلوه از این تجلی را در وجودشان منعکس سازند، از مراتب بالای خلافت الهی برخوردار خواهند بود. قلمرو خلافت الهی انسان، اختصاص به زمین نداشـته، بلکـه شـامل ملـک و ملکوت هم می‌گردد، زیرا وقتی فرشتگان الهی که در ملکوت عالمند مکلف بـه سـجده در پیشگاه انسان می‌شوند مشخص می‌شود که انسان کامل بر ملک و ملکـوت هـم خلافـت

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.9.4]

دارد. خلافت الهی، بالاترین کمال وجودی برای انسان است و مابقی کمالات در پرتو آن قابل توجیه است و دلیل برتری آن بر سایر کمالات نیز بدان جهت است که حقیقت خلافت الهی به تجلی اعظم اسما و صفات الهی در وجود انسان، برمی‌گردد؛ از طرفی، خداوند از میان همهٔ کمالات انسان، تنها مسئلهٔ خلافت را پیش کشیده و با فرشتگان مطرح کرده است، و این مسئله، برتری این مقام را بر سایر کمالات آدمی به روشنی اثبات می‌کند.

با توجه به آیات الهی و مباحث عرفای اسلامی به ویژه نظرات و دیدگاه‌های ابن ترکه می‌توان به این حقیقت دست یافت که خلیفه الهی باید مظهر تام مستخلف عنه (خداوند) باشد؛ اما غیر از انسان کامل، دیگر مظاهر، مظهریت تام ندارند؛ چرا که قیود هر مظهری باعث می‌شود حق در حد آن مظهرِ مقیّد ظهور یابد و هرکدام از مظاهر در حد خود به ظهور حق می‌پردازند.

پس انسان کامل محمّدی(ص) جامع جمیع کتب الهی و کیان وجودی و حقایق و معارف الهی می‌باشد؛ و به همین ملاحظه انسان در زنجیره دو قوس نزولی و صعودی واجد کل کمالات صوری و نفسی و عقلی بوده و دارای مظهریت کامله از اسماء حُسنی و صفات علیای حضرت حق اول است.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.9.4]

کتابشناسی

۱. قرآن کریم

۲. ابن ترکه اصفهانی، صائن الدین، تمهید القواعد، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۱ش.

۳. همو، اطوار ثلاثه. به نقل از مجله معارف، شماره ۲۶. تحقیق: داوودی حسین، ۱۴۲۰ ق.

۴. همو، عین نضاخ، تحقیق حمید پارسانیا، نشر اسراء، ۱۳۶۷ش.

۵. همو، شرح طائیه ابن فارض، نسخه خطی موجود در کتابخانه و مرکز اسناد مجلس، ۱۲۸۸ش.

۶. ابن فناری، مصباح الانس، با مقدمه خواجوی، چاپ مولی، ۱۳۷۴ش.

۷. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو؛ تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۹ق.

۸. ابن‌عربی، محی‌الدین؛ تفسیر ابن عربی، تحقیق: سمیر مصطفی رباب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.

۹. بیضاوی، عبدالله بن عمر؛ أنوار التنزیل و أسرار التأویل، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.

۱۰. جوادی آملی، آیت‌الله؛ عین نضاح (تحریر تمهیدالقواعد)، تحقیق و تنظیم: حمید پارسانیا؛ ویرایش: علی اسلامی، قم: اسراء، ۱۳۹۰ش.

۱۱. همو؛ تسنیم، قم، نشر اسراء، ۱۳۷۸ش.

۱۲. همو؛ صورت و سیرت انسان در قرآن، قم، نشر اسراء، ۱۳۸۳ش.

۱۳. حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد؛ تفسیراثنی عشری،تهران، انتشارات میقات، ۱۳۶۳ش.

۱۴. خمینی، سید روح‌الله؛ امامت و انسان کامل، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۱ش.

۱۵. دیلمی، حسن ابن ابی الحسن؛ اعلام الدین، قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۰۸ق.

۱۶. رشیدرضا، محمد؛ المنار، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۶ق.

۱۷. زمخشری، محمود؛ الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل،بیروت، دار الکتاب العربی، ۱۴۰۷ق.

۱۸. سیوطی، عبدالرحمن؛ الحبائک فی اخبار الملائک، نرم افزار المکتبه الشامله، بی‌تا.

۱۹. صدرالمتألهین، محمد بن ابراهیم؛ اسرار الآیات، تهران، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، ۱۴۰۲ق.

۲۰. طباطبائی، سیدمحمدحسین؛ بررسی‌های اسلامی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۸ش.

۲۱. همو؛ المیزان فی تفسیر القرآن،قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ق.

۲۲. قیصری، داوود، شرح فصوص الحکم،تحقیق: حسن حسن‌زاده آملی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۲ش.

۲۳. کاشانی، ملاعبدالرزاق؛ شرح فصوص، انتشارات بیدار، ۱۳۷۰ش.

۲۴. کبیر، یحیی؛ انسان‌شناسی (انسان کامل) در مکتب فلسفی عرفانی صائن الدین ابن ترکه، قم: مطبوعات دینی، ۱۳۸۴ش.

۲۵. کلینی، محمدبن یعقوب، الکافی، دارالحدیث، قم، بی‌تا.

۲۶. مجلسی، محمدباقر؛ بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق.

[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.9.4]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.9.4]
[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]

[DOR: 20.1001.1.17352770.1398.18.38.9.4]
[Downloaded from pdmag.ir on 2026-10-06]